

## بررسی حقوقی جایگاه ولایت مطلقه فقیه در ساختار قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

جواد نوری<sup>۱</sup>، مبینا ناظمی<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup>مقطع دکتری حقوق عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم، ایران،

<sup>۲</sup>دانشجوی کارشناسی حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد، ایران.

### چکیده

ولایت مطلقه فقیه به عنوان یکی از اصول بنیادین و تعیین کننده در نظام حقوقی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران، نقش محوری در ساختار قانون اساسی ایفا می کند. این نظریه که ریشه در فقه شیعه و اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) دارد، بر این مبنا استوار است که در عصر غیبت امام معصوم (ع)، فقیه جامع الشرایط با بهره گیری از دانش فقهی، عدالت، تدبیر و حمایت مردمی، وظیفه هدایت و اداره جامعه اسلامی را بر عهده دارد. منظور از اطلاق در ولایت فقیه، گستردگی حوزه اختیارات او در چارچوب احکام شرعی، مصالح عمومی و حدود عقلانی و قانونی است، نه بی قیدی مطلق. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصولی مانند اصول ۵، ۵۷، ۱۰۷، ۱۰۹ و ۱۱۰، به صراحت ساختار نهاد رهبری را تبیین کرده و اختیارات، شرایط و شیوه نظارت بر عملکرد آن را مشخص نموده است. از سوی دیگر، حاکمیت در نظام جمهوری اسلامی ایران به صورت تلفیقی از حاکمیت الهی و مردمی تعریف شده است؛ بدین معنا که مشروعیت نظام مبتنی بر احکام الهی و فقه اسلامی، و مقبولیت آن بر اساس اراده عمومی و رأی ملت بنیان گذاری می شود. این تلفیق منحصر به فرد، در قالب مردم سالاری دینی، به نهاد ولایت فقیه مشروعیتی دوگانه می بخشد که هم متکی بر مبانی فقهی است و هم مبتنی بر قانون اساسی و خواست عمومی. مقاله حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع معتبر فقهی، حقوقی و اسناد قانونی، تلاش دارد ضمن واکاوی ابعاد نظری و تاریخی ولایت مطلقه فقیه، جایگاه آن را در نظام حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران مورد بررسی قرار دهد. در این مسیر، ضمن تبیین مفاهیم کلیدی همچون حاکمیت، ولایت و قانون اساسی، نسبت میان ولایت مطلقه فقیه و اصولی چون جمهوریت، تفکیک قوا، نظارت و مسئولیت پذیری نیز مورد تحلیل قرار گرفته است. یافته های این پژوهش نشان می دهد که نهاد رهبری در ساختار جمهوری اسلامی ایران، ضمن برخورداری از اختیارات گسترده، در چارچوب قانون و با هدف حفظ انسجام، عدالت و مصلحت عمومی، نقش اساسی در هدایت کلان کشور ایفا می کند و برخلاف برخی برداشت های سطحی، محدود به اداره سیاسی نیست، بلکه عنصری بنیادین در تحقق اهداف و اصول نظام است.

**واژگان کلیدی:** حاکمیت، ولایت مطلقه فقیه، قانون اساسی، جمهوری اسلامی ایران

## مقدمه

نظریه ولایت فقیه یکی از مهم‌ترین مباحث در اندیشه سیاسی شیعه امامیه است که به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، جایگاهی محوری در ساختار حقوقی و سیاسی کشور پیدا کرد. این نظریه، که ابتدا در چارچوب فقه کلاسیک مطرح شده بود، با بازخوانی نوین حضرت امام خمینی(ره) از آن، از محدوده نظریه‌پردازی فقهی فراتر رفت و به عنوان مبنای تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نهادینه شد. به‌ویژه با تأکید بر «ولایت مطلقه فقیه»، این اصل توانست به صورت نهادی مقتدر و جهت‌دهنده در ساختار سیاسی کشور ایفای نقش نماید. ولایت فقیه، به‌ویژه در شکل «مطلقه» آن، دارای ابعاد متنوعی است که شامل مشروعیت دینی، مقبولیت مردمی، اختیارات گسترده در اداره امور کشور، و مسئولیت‌پذیری در قبال قوانین و نهادهای نظارتی می‌باشد. در نظام جمهوری اسلامی ایران، حاکمیت نه تنها به معنای اعمال قدرت سیاسی بلکه به‌عنوان مفهومی جامع‌تر، شامل هماهنگی میان اصول اسلامی، اراده مردم و ساختارهای حقوقی است. اصل ولایت مطلقه فقیه، به‌عنوان تجلی حاکمیت اسلامی در عصر غیبت، تلاش دارد بین سنت و مدرنیته، بین مشروعیت الهی و مقبولیت مردمی، پلی معنادار ایجاد کند. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با تصویب اصول متعدد، از جمله اصول ۵، ۵۷، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰ و دیگر اصول مرتبط، به‌صراحت جایگاه رهبری فقیه جامع‌الشرایط را به‌عنوان بالاترین مقام کشور تعریف کرده و اختیارات مهمی در حوزه‌های تقنینی، اجرایی و نظامی برای وی در نظر گرفته است. با این حال، اطلاق در ولایت فقیه نه به معنای استبداد یا حکومت فردی، بلکه به معنای جامع‌نگری در اداره کشور بر اساس مصالح عالیه نظام، فقه اسلامی و ضوابط عقلانی است. از طرف دیگر، پذیرش این اصل در متن قانون اساسی، هم‌زمان با التزام به اصول مردم‌سالاری، نظارت عمومی، تفکیک قوا و حاکمیت قانون، پرسش‌هایی جدی را در حوزه حقوق اساسی و فلسفه سیاسی مطرح می‌کند. اینکه چگونه می‌توان ولایت مطلقه فقیه را با مفهوم حاکمیت ملی، رأی مردم و حقوق اساسی شهروندان در یک چارچوب حقوقی واحد تلفیق کرد، یکی از چالش‌های اصلی در تفسیر و تحلیل قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به‌شمار می‌رود. این موضوع، به‌ویژه در فضای گفتمان‌های معاصر درباره نسبت دین و دموکراسی، و توازن میان قدرت سیاسی و نظارت عمومی، از اهمیت بالایی برخوردار است. در این مقاله، تلاش می‌شود با رویکردی تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع معتبر فقهی، حقوقی، تفاسیر رسمی قانون اساسی، و همچنین آثار اندیشمندان معاصر، ضمن بررسی مبانی نظری ولایت فقیه، جایگاه و اختیارات آن در ساختار قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تبیین گردد. تمرکز ویژه بر اصل «اتلاق» در ولایت فقیه، همچنین نسبت آن با مفاهیم کلیدی چون حاکمیت، قانون، جمهوریت و مصلحت عمومی خواهد بود. امید است این پژوهش بتواند گامی در جهت فهم دقیق‌تر جایگاه رهبری در نظام حقوق اساسی ایران بردارد و زمینه‌ساز تحلیل‌های جامع‌تری در حوزه فقه سیاسی و حقوق عمومی گردد.

## فصل اول: بیان مفاهیم

در هر پژوهش علمی به‌ویژه در حوزه علوم سیاسی و حقوق اساسی، نخستین گام برای ورود به یک بررسی روشمند و تحلیلی، تبیین و تعریف مفاهیم کلیدی و بنیادینی است که ستون‌های نظری بحث را تشکیل می‌دهند. در مقاله حاضر، مفاهیم «حاکمیت»، «ولایت» و «ولایت مطلقه فقیه» سه رکن اصلی بررسی جایگاه ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را تشکیل می‌دهند. این مفاهیم نه تنها ریشه در سنت‌های حقوقی و دینی دارند بلکه در بطن ساختار سیاسی ایران، دارای تجلی عینی و قانونی‌اند. در این فصل، این مفاهیم به‌صورت تحلیلی و تطبیقی مورد بررسی قرار می‌گیرند.

## گفتار اول: حاکمیت

«حاکمیت» یکی از مفاهیم بنیادین در فلسفه سیاسی و حقوق اساسی است. این واژه ریشه در «حَکَمَ» دارد که به معنای فرمانروایی، داوری و سلطه است و در ادبیات علوم سیاسی، معادل واژه انگلیسی Sovereignty به کار می‌رود. در اندیشه

کلاسیک، «ژان بدن» نظریه‌پرداز فرانسوی قرن شانزدهم، حاکمیت را قدرتی مطلق، دائمی و غیرقابل تقسیم می‌دانست که بالاتر از هر قدرت دیگری در کشور قرار دارد (کاتوزیان، ناصر، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، ۱۳۸۰). پس از او، «توماس هابز» در اثر معروف خود لویاتان، این قدرت را در شخص شاه یا دولت متجلی می‌دانست که با تکیه بر قوه قهریه، نظم اجتماعی را حفظ می‌کند (هاشمی، سید محمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران (جلد اول)، ۱۳۸۱). در نظریات نوین حقوق عمومی، حاکمیت به دو گونه «حاکمیت ملی» و «حاکمیت مردمی» تقسیم می‌شود. حاکمیت ملی بیانگر استقلال مطلق دولت در برابر سایر دولت‌هاست؛ به گونه‌ای که هیچ قدرتی بالاتر از آن وجود ندارد (قاضی، سید باقر، حقوق اساسی تطبیقی، ۱۳۸۵). در مقابل، حاکمیت مردمی ناظر بر این اصل است که منشأ قدرت، ارادهٔ مردم است و دولت صرفاً نمایندهٔ آن اراده می‌باشد؛ امری که امروزه مبنای دموکراسی‌های معاصر به شمار می‌آید (صادقی‌مقدم، محمدرضا، حقوق اساسی تطبیقی، ۱۳۸۴). در نظام جمهوری اسلامی ایران، حاکمیت تلفیقی از «حاکمیت الهی» و «حاکمیت مردمی» است. مطابق اصل ۵۶ قانون اساسی، «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست» و انسان صرفاً در چارچوب وحی و شریعت می‌تواند اعمال قدرت کند. همچنین، در ادامه، این اصل تأکید می‌کند که مردم به‌عنوان جانشینان الهی، از این حق برخوردارند که در چهارچوب احکام الهی، سرنوشت خود را رقم بزنند (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل پنجاه‌وششم، ۱۳۵۸). بدین ترتیب، مردم در جمهوری اسلامی ایران، از یک‌سو در تعیین سرنوشت خود مشارکت دارند، و از سوی دیگر، اعمال این حاکمیت باید در چارچوب شریعت و تحت نظارت ولی فقیه صورت پذیرد (طباطبایی مؤتمنی، سید حسن، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۶). در واقع، این نظام با ارائهٔ الگویی از «دموکراسی دینی»، حاکمیت را در دو بعد الهی و مردمی تعریف می‌کند؛ بدین معنا که مشروعیت دینی و مقبولیت مردمی هر دو شرط لازم برای اعمال قدرت محسوب می‌شوند (کدیور، محسن، نظریه‌های دولت در فقه شیعه، ۱۳۷۷).

## گفتار دوم: ولایت

واژهٔ «ولایت» در لغت به معانی مختلفی همچون سرپرستی، یاری، نزدیکی و اولویت در تصرف آمده است. این واژه در متون دینی و فقهی کاربردهای فراوانی دارد و به انواعی چون ولایت طبیعی، ولایت قانونی، ولایت عرفی و ولایت شرعی تقسیم می‌شود (موسوی بجنوردی، محمد، ولایت فقیه از دیدگاه اسلام، ۱۳۷۸). در میان این انواع، «ولایت شرعی» یا «ولایت سیاسی» مهم‌ترین شکل ولایت در فقه سیاسی اسلامی است که به معنای تصدی امر حکومت بر امت اسلامی و هدایت سیاسی جامعه تعبیر می‌شود (مصباح یزدی، محمدتقی، نظریه سیاسی اسلام، ۱۳۸۰). در اندیشهٔ شیعی، ولایت در آغاز به پیامبر اکرم (ص) تعلق دارد و پس از آن به امامان معصوم (ع) منتقل می‌شود. این ولایت دو بُعد اصلی دارد: یکی بُعد معرفتی و محبت‌آمیز (ولایت محبت)، و دیگری بُعد اجرایی و مدیریتی (ولایت تدبیری و سیاسی) (جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه، ولایت فقه، ۱۳۸۲). با آغاز دوران غیبت امام معصوم (ع)، پرسش اساسی این است که چه کسی حق و صلاحیت اعمال ولایت را در جامعه دارد؟ در پاسخ به این پرسش، بسیاری از فقهای شیعه بر این باورند که فقیه جامع‌الشرایط، به عنوان نایب امام، می‌تواند وظیفهٔ ولایت را در عصر غیبت بر عهده گیرد (منتظری، حسین‌علی، ولایت فقیه و حکومت اسلامی، ۱۳۷۹). در این نگاه، ولایت فقیه صرفاً امری اجرایی نیست بلکه مسئولیتی سنگین با ابعاد اخلاقی، شرعی و فقهی به شمار می‌رود. فقیه‌ای که ولایت را بر عهده می‌گیرد، باید افزون بر تسلط بر فقه، واجد شرایطی چون عدالت، تدبیر، شجاعت و شناخت دقیق از زمانه خود باشد (مصباح یزدی، محمدتقی، نظریه سیاسی اسلام، ۱۳۸۰). این ویژگی‌ها مبتنی بر استنباط فقها از منابع معتبر فقهی، به‌ویژه روایت معروف «مقبوله عمر بن حنظله» و «توقیع شریف امام زمان (عج)» هستند که بر لزوم رجوع به فقهای عادل در عصر غیبت تأکید دارند (منتظری، حسین‌علی، ولایت فقیه و حکومت اسلامی، ۱۳۷۹).

**گفتار سوم: ولایت مطلقه فقیه**

نظریه «ولایت مطلقه فقیه» یکی از نوآورانه‌ترین دیدگاه‌های فقه سیاسی شیعه در عصر حاضر است که توسط امام خمینی (ره) به صورت نظام‌مند ارائه شد و شالوده ساختار حکومتی جمهوری اسلامی ایران را شکل داد. بر اساس این نظریه، فقیه جامع‌الشرایط نه تنها در امور قضایی و صدور فتوا، بلکه در تمام امور حکومتی و تصمیم‌گیری‌های کلان اجتماعی و سیاسی دارای صلاحیت است (خمینی، روح‌الله، ولایت فقیه: نظریه و عمل، ۱۳۵۸). تعبیر «مطلقه» به این معناست که ولی فقیه می‌تواند در مواردی که مصلحت عمومی و حفظ نظام اقتضا کند، حتی احکام ثانویه و در برخی موارد احکام اولیه را نیز تحت الشعاع قرار دهد. (مطهری، مرتضی، ولایت فقیه، ۱۳۷۸). امام خمینی (ره) در کتاب خود، حکومت اسلامی را از احکام اولیه اسلام دانسته و آن را مقدم بر بسیاری از واجبات دیگر معرفی می‌کند. به اعتقاد وی، در صورت تعارض میان احکام فرعی و مصلحت نظام اسلامی، ولی فقیه می‌تواند برخی احکام را به طور موقت تعطیل یا تعلیق نماید (خمینی، روح‌الله، ولایت فقیه: نظریه و عمل، ۱۳۵۸). البته این اطلاق به هیچ وجه به معنای بی‌حد و مرز بودن ولایت نیست؛ بلکه مشروط به رعایت مصالح اسلام و ملت و محدود به چارچوب شرع، عقل و قانون اساسی است (مطهری، مرتضی، ولایت فقیه، ۱۳۷۸). در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به ویژه در اصل ۱۱۰، اختیارات گسترده‌ای برای مقام رهبری در نظر گرفته شده است. از جمله این وظایف می‌توان به فرماندهی کل نیروهای مسلح، تعیین سیاست‌های کلی نظام، نصب و عزل فقهای شورای نگهبان و فرماندهان نظامی، و نیز حل معضلات نظام از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام اشاره کرد. (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۱۱۰). به اعتقاد برخی اندیشمندان، نظریه ولایت مطلقه فقیه تلاشی برای انطباق میان احکام شریعت و نیازهای حکومت مدرن است. فقیه، در این چارچوب، همچون نهادی ناظر عمل می‌کند که از انحراف حکومت از اصول اسلامی جلوگیری می‌نماید (کدیور، محسن، نظریه‌های دولت در فقه شیعه، ۱۳۷۷). با این حال، منتقدان این نظریه بر این باورند که اطلاق آن با اصولی چون تفکیک قوا، حقوق ملت و حاکمیت ملی در تعارض است و خواهان تحدید اختیارات ولی فقیه در چهارچوب قانون و نظارت نهادهای مردمی هستند (بروجردی، محمد، ولایت فقیه و دموکراسی، ۱۳۸۱).

**فصل دوم: فلسفه و جایگاه ولایت مطلقه فقیه**

ولایت مطلقه فقیه یکی از اصول بنیادین نظام جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌رود که هم در بُعد نظری و هم در ساختار حقوقی کشور نقش محوری دارد. این اصل که ریشه در فقه امامیه دارد، بر پایه این اندیشه شکل گرفته است که در دوران غیبت امام معصوم (ع)، اداره جامعه اسلامی بدون رهبری و نظارت فقهی عادل، آگاه به زمان، مدیر و مدبر ممکن نیست. نظریه ولایت فقیه در طول تاریخ فقه شیعه همواره مورد توجه بوده است؛ اما آنچه این نظریه را از سایر دیدگاه‌های مشابه متمایز می‌سازد، «اطلاق» آن در اداره امور کشور است. فقهای برجسته‌ای همچون محقق کرکی در دوره صفویه، شیخ مفید و علامه نراقی بر این باور بودند که فقیه در عصر غیبت امام معصوم، از اختیاراتی مشابه آن حضرت در امور اجتماعی و حکومتی برخوردار است (نراقی، احمد، عوائد الایام، ۱۳۷۵). با این حال، امام خمینی (ره) این نظریه را در قرن چهاردهم هجری به شکلی نظام‌مند، جامع و اجرایی مطرح کرد و آن را به عنوان بنیان نظری و عملی نظام جمهوری اسلامی ایران معرفی نمود. وی با تأکید بر نقش حکومت در اجرای احکام اسلامی و حفظ مصالح جامعه، معتقد بود که اختیارات حکومت اسلامی نه تنها به احکام اولیه محدود نمی‌شود، بلکه در موارد ضروری و برای حفظ نظام و تأمین مصالح عمومی، می‌تواند بر احکام ثانویه نیز تقدم یابد (خمینی، روح‌الله، ولایت فقیه، ۱۳۵۷). از منظر فقهی، ادله‌ای همچون عقل، سیره عقلای جامعه، قاعده نفی سبیل، اصل ضرورت و همچنین روایاتی مانند مقبوله عمر بن حنظله و توقیع شریف، پشتوانه‌های مهم نظریه ولایت فقیه به شمار می‌روند. مقبوله عمر بن حنظله به عنوان یکی از اسناد اصلی این نظریه، بر لزوم مراجعه به فقیه جامع‌الشرایط در امور حکومتی تأکید دارد و این مرجعیت را نه تنها در حوزه قضاوت، بلکه در عرصه‌های مختلف مدیریت اجتماعی نیز قابل تعمیم می‌داند (حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ۱۴۰۹ ق). افزون بر آن، توقیع شریف امام زمان (عج) خطاب به اسحاق بن یعقوب نیز

نوعی تأیید بر مرجعیت دینی و فقهی در دوران غیبت محسوب می‌شود. در منظومه فکری امام خمینی (ره)، حکومت اسلامی نه تنها ابزاری برای اجرای احکام، بلکه تجلی حاکمیت الهی در زمین است. ایشان تأکید می‌کند که حکومت اسلامی، به معنای واقعی آن، حکومتی است که بر پایه عدالت، قانون‌گرایی و مصلحت عمومی استوار باشد. از این منظر، ولایت مطلقه فقیه به معنای بی‌حد و مرز بودن اختیارات فقیه نیست، بلکه منظور از آن این است که در شرایط اضطراری، فقیه بتواند برای حفظ نظام اسلامی، حتی از برخی احکام اولیه عبور کند، مشروط بر رعایت ضوابط شرعی و عقلانی (خمینی، روح‌الله، صحیفه امام، جلد ۲۰، ۱۳۷۸). از منظر مقایسه‌ای، نظریه ولایت مطلقه فقیه تفاوت‌های بنیادینی با سایر نظریه‌های سیاسی کلاسیک و مدرن دارد. در نظریاتی چون دموکراسی لیبرال، مبنای مشروعیت قدرت سیاسی، اراده عمومی و خواست اکثریت مردم است. اندیشمندانی چون جان لاک و ژان ژاک روسو، با تأکید بر قرارداد اجتماعی، حاکمیت را محصول توافق آگاهانه انسان‌ها دانسته و حاکم را نماینده خواست جمعی معرفی کرده‌اند (لاک، جان، دو رساله درباره حکومت، ترجمه کاووسی، ۱۳۸۴؛ روسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی، ۱۳۸۲). در حالی که در نظریه ولایت فقیه، مشروعیت قدرت از منبع الهی نشأت می‌گیرد و فقیه به‌عنوان نایب امام معصوم، مسئولیت رهبری جامعه را بر عهده دارد.

در نظریه لیبرالیسم سیاسی، تفکیک قوا، آزادی‌های فردی و محدودیت قدرت دولت از اصول اساسی به‌شمار می‌روند. اما در نظریه ولایت مطلقه فقیه، هرچند ساختارهای قانونی مانند تفکیک قوا پذیرفته شده‌اند، اصل راهبری کلان جامعه با فقیه جامع‌الشرایط است که در صورت تعارض قوانین با مصلحت نظام، می‌تواند ورود کرده و تصمیم‌نهایی را اتخاذ نماید. این ویژگی «اطلاق» در ولایت فقیه، نه به معنای استبداد، بلکه به معنای جامعیت اختیارات برای حفظ دین و مصالح مسلمین است (مصباح یزدی، محمدتقی، نظریه سیاسی اسلام، ۱۳۸۰). در مدل خلافت اسلامی که عمدتاً در تاریخ اهل سنت پیگیری شده، مشروعیت خلافت از بیعت امت ناشی می‌شود و نیابت دینی خلیفه از سوی پیامبر، برخلاف اندیشه شیعی، با نص تعیین نشده است. این دیدگاه در اندیشه‌های کلاسیک اهل سنت مانند ماوردی و غزالی نیز منعکس شده است (ماوردی، علی بن محمد، الاحکام السلطانیة، ۱۴۰۶ ق). در مقابل، در نظریه ولایت فقیه، مشروعیت نه بر اساس بیعت یا انتخاب صرف مردم، بلکه بر پایه نصب عام از سوی امام معصوم (ع) به فقیه جامع‌الشرایط استوار است؛ هرچند نقش مردم در تعیین مصادیق و کارآمدی نظام امری انکارناپذیر است. در مجموع، نظریه ولایت مطلقه فقیه، ترکیبی از حاکمیت الهی، نیابت شرعی و مشارکت مردمی است. برخلاف بسیاری از نظام‌های سیاسی که تنها بر جنبه‌های دنیوی تکیه دارند، این نظریه تلاش می‌کند تا ضمن توجه به مصالح مادی جامعه، ارزش‌های الهی و اخروی را نیز در ساختار قدرت در نظر بگیرد. این ویژگی موجب تمایز بنیادین این نظریه از سایر اشکال حکومتی شده و زمینه‌ساز بسیاری از مباحث نظری در عرصه حقوق اساسی و فلسفه سیاسی در جمهوری اسلامی ایران گردیده است.

با وجود استدلال‌های متعدد در حمایت از نظریه ولایت مطلقه فقیه، این نظریه همواره محل بحث، نقد و گاه مخالفت از سوی اندیشمندان و مکاتب مختلف بوده است. بخش قابل توجهی از نقدها به مبنای مشروعیت این نظریه بازمی‌گردد. برخی از متفکران، مشروعیت سیاسی را در گرو رضایت مردم می‌دانند و معتقدند که در نظام ولایت فقیه، عنصر رضایت عمومی و نقش مردم در تعیین سرنوشت سیاسی به اندازه کافی مورد توجه قرار نگرفته است. آنان بر این نکته تأکید دارند که استناد به نصب الهی، همان‌طور که در نظریه ولایت فقیه مطرح است، امکان نقد، پاسخگویی و نظارت نهادینه را کاهش می‌دهد (سروش، عبدالکریم، قلمرو دین، ۱۳۷۳). از منظر فلسفه سیاسی، منتقدانی چون محمد مجتهد شبستری با تأکید بر عرفی شدن قدرت و تحول در فهم دینی، معتقدند که نمی‌توان نهاد حکومت را صرفاً بر پایه احکام فقهی شکل داد. به‌گفته ایشان، لازم است عقلانیت جمعی، تجربه تاریخی و دانش روز نیز در فرایند تصمیم‌گیری سیاسی دخالت داشته باشد. از نگاه شبستری، فقیه نمی‌تواند مرجع تصمیم‌گیری نهایی در امور حکومتی باشد، زیرا دامنه مسائل سیاسی فراتر از حوزه تخصص فقهی است و به تخصص‌های دیگر نیز نیاز دارد (شبستری، محمد، نقدی بر قرائت رسمی از دین، ۱۳۸۰). در سطح فقهی نیز برخی صاحب‌نظران شیعه نسبت به گستره اختیارات ولی فقیه ابراز تردید کرده‌اند. آیت‌الله منتظری، با وجود اعتقاد به اصل ولایت

فقیه، معتقد بود که اختیارات ولی فقیه باید محدود باشد و بر نظارت و پاسخگویی مستمر ولی فقیه تأکید داشت. او بر این باور بود که اطلاق اختیارات بدون ضابطه می‌تواند به تمرکز بیش از حد قدرت منجر شود و راه را برای استبداد دینی هموار سازد (منتظری، حسینعلی، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۱۳۷۹). از دیگر نقدهای واردشده، عدم شفافیت در تعیین حدود و ثغور اختیارات ولی فقیه است. در حالی که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ولایت مطلقه را پذیرفته است، نحوه اعمال این اطلاق، به‌ویژه در تعارض میان مصالح ملی و احکام اولیه فقهی، همواره محل چالش بوده است. منتقدان بر این باورند که عدم وضوح در معیارهای "مصلحت" و "ضرورت" ممکن است باعث تفسیرهای سلیقه‌ای و اقتدارگرایانه شود. همچنین برخی نظریه‌پردازان اهل سنت و مکاتب سکولار، اصل تلفیق دین و حکومت را زیر سؤال برده و معتقدند که دین باید از عرصه قدرت سیاسی فاصله بگیرد تا هم دین‌داری اصیل حفظ شود و هم حکومت از نگاه تک‌روانه و شریعت‌محور دور بماند. در مقابل، مدافعان نظریه ولایت فقیه بر این باورند که جدا کردن دین از سیاست موجب انحطاط جوامع اسلامی و سلطه نظام‌های غیردینی می‌شود و تنها راه بازگشت به عدالت و اخلاق، پیوند میان دین و قدرت سیاسی از طریق ولایت فقیه است (مصباح یزدی، محمدتقی، آثار ولایت فقیه، ۱۳۸۲). با این حال، باید توجه داشت که بسیاری از این نقدها نه تنها باعث تضعیف بنیان نظری ولایت فقیه نشده، بلکه موجب پویایی بحث و گسترش ادبیات علمی پیرامون آن شده‌اند. پاسخ‌های ارائه‌شده از سوی مدافعان این نظریه، از جمله تبیین‌های جدید در حوزه فقه حکومتی و توسعه مفاهیم عدالت، مصلحت و مشارکت، نشان‌دهنده ظرفیت تطبیقی این نظریه در مواجهه با تحولات اجتماعی است.

## فصل سوم: ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

### گفتار اول: شکل‌گیری اصل ولایت فقیه در قانون اساسی

با پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ و فروپاشی نظام سلطنتی، ضرورت ایجاد یک ساختار حقوقی و سیاسی جدید بر اساس اصول اسلامی، به‌عنوان خواست اصلی مردم و رهبران انقلاب مطرح شد. یکی از مهم‌ترین مسائل در روند تدوین قانون اساسی جدید، تعیین جایگاه حاکمیت سیاسی و مرجع مشروعیت قدرت در نظام اسلامی بود. در این میان، نظریه «ولایت فقیه» که در اندیشه‌های امام خمینی (ره) پیش از انقلاب به صورت منظم و نظام‌مند مطرح شده بود، به یکی از ستون‌های اصلی طراحی نظام سیاسی جدید تبدیل شد (مدرسی‌یزدی، سید محمدرضا، ولایت فقیه و قانون اساسی، ۱۳۸۶). در پیش‌نویس اولیه قانون اساسی که توسط هیئتی به ریاست حسن حبیبی در دولت موقت تهیه شده بود، اشاره‌ای محدود و غیرالزام‌آور به نظارت فقیه بر امور حکومت شده بود، اما این پیش‌نویس فاقد ساختار حاکمیتی مبتنی بر ولایت فقیه بود (رهامی، محسن، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلد دوم، ۱۳۹۰). با تشکیل مجلس خبرگان قانون اساسی در تابستان ۱۳۵۸ و با تأکید صریح امام خمینی (ره) بر ضرورت حضور فقیه جامع‌الشرایط در رأس حکومت، روند تدوین قانون اساسی به گونه‌ای تغییر کرد که اصل «ولایت فقیه» در قالب اصل پنجم، به صورت صریح وارد متن قانون اساسی شد. مطابق اصل ۵ قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸: «در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج)، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل، با کفایت و آگاه به زمان، برقرار است». این اصل، حاکمیت فقیه را به عنوان محور مشروعیت نظام معرفی کرد و زمینه‌ساز اصول بعدی مربوط به سازوکار انتخاب رهبری (اصل ۱۰۷) و اختیارات او (اصل ۱۱۰) گردید (هاشمی، سید محمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلد اول، ۱۳۹۲).

با این حال، در قانون اساسی ۱۳۵۸ تعبیر «ولایت مطلقه فقیه» به کار نرفته بود و تفسیر رایج از اختیارات ولی فقیه، بیشتر در چارچوب محدود و ناظر بر هدایت کلان سیاسی بود، نه در مقام مقام اول اجرایی کشور. اما با گذشت یک دهه از اجرای قانون اساسی و با مشاهده چالش‌هایی در مسیر هماهنگی قوا و کارآمدی نظام، امام خمینی (ره) در نامه‌ای به آیت‌الله مشکینی رئیس وقت شورای بازنگری قانون اساسی، بر ضرورت تصریح به اختیارات مطلق ولی فقیه تأکید کرد (کاتوزیان، ناصر، مبانی حقوق عمومی، ۱۳۸۴). در نتیجه، بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ منجر به تحولی بنیادین در جایگاه حقوقی رهبری شد. در

مقدمه قانون اساسی و نیز در اصل ۵۷، به‌طور صریح آمده است که قوای سه‌گانه زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت اداره می‌شوند. اصل ۱۱۰ نیز با افزودن اختیارات گسترده‌تری از جمله صدور فرمان همه‌پرسی، عزل رئیس‌جمهور با نظر دیوان عالی کشور یا مجلس، و حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه‌گانه، جایگاه رهبری را تقویت کرد (عباسی، حسن، ساختار نظام جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۰). این تغییرات، نشانگر گذار از مفهوم «ولایت فقیه» به «ولایت مطلقه فقیه» در ساختار حقوقی کشور بود؛ مفهومی که به‌معنای شمول اختیارات رهبری بر همه‌ی شئون حکومتی حتی فراتر از محدودیت‌های قانونی در مواقع ضروری است، مشروط به رعایت مصالح عمومی اسلام و جامعه (خرازی، محمد، تأملی در بازنگری قانون اساسی، ۱۳۸۹).

بنابراین، اصل ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، محصول یک روند تاریخی، فکری و سیاسی است که از مراحل اولیه‌ی تدوین قانون اساسی آغاز شد و در بازنگری سال ۱۳۶۸ به اوج خود رسید. در این فرآیند، نظریه‌ی فقهی امام خمینی (ره) نه تنها جنبه‌ی اجرایی یافت، بلکه به مهم‌ترین اصل هویتی قانون اساسی تبدیل شد.

### گفتار دوم: کارکرد اصل ۱۱۰ قانون اساسی در تحقق ولایت مطلقه فقیه و حدود و اختیارات آن با تأکید بر مفهوم اطلاق:

اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران یکی از بنیادی‌ترین و مؤثرترین اصول در تبیین جایگاه رهبری در ساختار حقوقی کشور است. این اصل، نه‌تنها محدوده وظایف و اختیارات رهبر را مشخص می‌کند، بلکه در عمل، بستر قانونی تحقق مفهوم «ولایت مطلقه فقیه» را نیز فراهم می‌سازد. آنچه اصل ۱۱۰ را از سایر اصول ممتاز می‌سازد، جامعیت و تنوع حوزه‌هایی است که در آن، ولی فقیه به‌عنوان عالی‌ترین مقام سیاسی و دینی نظام، ایفای نقش می‌کند. مطابق این اصل، رهبر جمهوری اسلامی موظف و مجاز به انجام وظایفی همچون تعیین سیاست‌های کلی نظام، نظارت بر حسن اجرای آن‌ها، فرماندهی کل نیروهای مسلح، اعلان جنگ و صلح، عزل و نصب رؤسای نهادهای کلیدی، و حل معضلات نظام در موارد ضروری از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام است. چنین اختیاراتی نشان می‌دهد که رهبر نه صرفاً یک مقام نمادین، بلکه عنصری فعال و تأثیرگذار در هدایت کلان کشور است. از این منظر، اصل ۱۱۰ به‌مثابه ابزار حقوقی-سیاسی برای تحقق عینی ولایت مطلقه فقیه، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۱۱۰).

اما آنچه در تفسیر و کارکرد این اصل اهمیت دارد، «اطلاق» اختیارات ولی فقیه است. مقصود از «اطلاق» در اینجا، وجود اختیارات فراگیر، انعطاف‌پذیر و فراتکلیفی برای ولی فقیه است؛ اختیاراتی که او را قادر می‌سازد تا در مواقع بحرانی یا در شرایطی که قوانین عادی پاسخگو نیستند، برای حفظ نظام اسلامی و مصالح عالیه جامعه، تصمیماتی فراتر از ضوابط عادی اتخاذ کند. این دیدگاه در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) جایگاه ویژه‌ای دارد. ایشان با تأکید بر تقدم حکومت اسلامی بر سایر احکام اولیه شرعی، مشروعیت تصمیمات ولی فقیه در شرایط ویژه را بر اساس قاعده «اهم و مهم» و با لحاظ مصلحت کلان امت اسلامی، توجیه می‌کنند (خمینی، روح‌الله، صحیفه امام، جلد ۲۰، ۱۳۷۸). از منظر فقه سیاسی شیعه، ولایت مطلقه به‌معنای رهایی از هرگونه ضابطه نیست، بلکه به‌معنای تسلط و جامعیت ولایی در چارچوب فقه و اصول اسلامی است؛ اختیارات ولی فقیه هرچند در مقام اجرا ممکن است وسیع باشد، اما از نظر تئوریک و مشروعیت‌بخشی، همواره باید بر اساس موازین شرع، عقل، عدالت و مصالح عمومی سنجیده شود. بنابراین، ولایت مطلقه فقیه نه به‌معنای قدرت مطلقه، بلکه به‌معنای ولایتی است که در تمامی حوزه‌های مورد نیاز برای اداره جامعه اسلامی جاری و نافذ است، مشروط بر اینکه با اصول و اهداف دین مبین اسلام هم‌راستا باشد (جوادی‌آملی، عبدالله، ولایت فقیه، ۱۳۸۰).

اصل ۱۱۰ دقیقاً بر همین مبنا عمل می‌کند. اختیارات مندرج در این اصل، محدود به حوزه خاصی از حکمرانی نیست، بلکه از سیاست‌گذاری کلان گرفته تا فرماندهی نظامی، از نظارت بر قوا تا حل اختلافات بنیادین، به ولی فقیه امکان اعمال ولایتی فراگیر را می‌دهد. به همین دلیل، این اصل یکی از مصادیق مهم تجلی ولایت مطلقه فقیه در متن قانون اساسی محسوب

می‌شود. به‌ویژه بند ۸ این اصل که به «حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست» اشاره دارد، مصداق بارز بعد اطلاقی ولایت است. چرا که به رهبر اجازه می‌دهد در شرایط خاص، از مسیرهای غیرمعارف و فوق‌العاده برای حفظ انسجام و مصالح کشور استفاده کند. درعین حال، نباید از محدودیت‌ها و سازوکارهای نظارتی موجود نیز غافل شد. اصل ۱۰۷ و ۱۰۸ قانون اساسی، مجلس خبرگان رهبری را مسئول تعیین و نظارت بر رهبری می‌داند؛ نهادی متشکل از فقهای منتخب مردم که می‌تواند در صورت احراز عدم کفایت، ولی فقیه را از مقام خود عزل نماید. این سازوکار نظارتی، یکی از تمهیدات مهم قانون اساسی برای جلوگیری از تمرکز بی‌ضابطه قدرت است. همچنین، اصل ۵۷ به‌صراحت از استقلال قوای سه‌گانه سخن می‌گوید و اصل ۵۶ مردم را منبع حاکمیت معرفی می‌کند. بنابراین، هرچند اصل ۱۱۰ اختیارات گسترده‌ای برای ولی فقیه قائل است، اما این اختیارات در زمینه‌ای از اصول مقیدکننده و نظارت‌پذیر عمل می‌کند. در مجموع، اصل ۱۱۰ را می‌توان تجسم حقوقی و ساختاری نظریه ولایت مطلقه فقیه دانست؛ اصلی که در عمل، با تفکیک وظایف، تعریف کارکردها، و تعیین حدود و اختیارات، هم ضامن کارآمدی رهبری در نظام اسلامی است و هم از انحرافات احتمالی ناشی از تمرکز قدرت جلوگیری می‌کند. ترکیب این اصل با سایر اصولی چون ۵، ۵۶، ۵۷، ۱۰۷، ۱۰۸ و ۱۱۲، ساختاری را شکل می‌دهد که در آن ولایت فقیه نه مطلق به‌معنای خودکامگی، بلکه مطلق به‌معنای انعطاف و توانمندی در مواجهه با پیچیدگی‌های نظام حکمرانی اسلامی است.

### نتیجه‌گیری

نظام جمهوری اسلامی ایران، به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بر اساس اصولی بنیادین و کلیدی شکل گرفت که یکی از مهم‌ترین آنها نظریه ولایت فقیه و جایگاه آن در قانون اساسی است. اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به‌عنوان یکی از ارکان ساختاری این نظام، نقش ولایت فقیه را در رأس هرم سیاسی کشور تثبیت می‌کند. این اصل، نه‌تنها به‌عنوان مبنای قانونی برای حکمرانی اسلامی در دوران غیبت امام معصوم (ع)، بلکه به‌عنوان تضمین‌کننده اجرای احکام اسلامی و حفظ مصالح عمومی جامعه، اهمیت ویژه‌ای دارد. در این راستا، تبیین جایگاه ولی فقیه در اصول مختلف قانون اساسی، به‌ویژه در خصوص اختیارات و مسئولیت‌های وی، از اهمیت زیادی برخوردار است. تبیین حدود و اختیارات ولی فقیه با تأکید بر مفهوم «اطلاق»، یکی از جنبه‌های برجسته و خاص نظریه ولایت فقیه است که در ساختار حکومتی جمهوری اسلامی ایران نقش حیاتی دارد. مفهوم اطلاق در ولایت فقیه، به این معناست که ولی فقیه می‌تواند در مواقع اضطراری و به‌منظور حفظ مصالح کل جامعه اسلامی، حتی از برخی احکام اولیه فقهی عبور کند. این ویژگی موجب می‌شود که ولی فقیه در راستای تأمین مصلحت عمومی، تصمیمات اجرایی را بر اساس ضرورت‌ها اتخاذ کند. در واقع، اطلاق اختیارات ولی فقیه در مواقع خاص، به‌عنوان یک ابزار قانونی، به او این امکان را می‌دهد که در برابر چالش‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی واکنش سریع و مؤثر نشان دهد.

این ویژگی، که اختیارات ولی فقیه را از محدودیت‌های فقهی خاصی که در نظام‌های دیگر سیاسی مشاهده می‌شود آزاد می‌کند، موجب تمایز اساسی ولایت فقیه از دیگر نظریه‌های سیاسی می‌شود. در بسیاری از نظام‌های دموکراتیک و لیبرال، مشروعیت قدرت از اراده عمومی و خواست اکثریت مردم ناشی می‌شود، در حالی که در نظریه ولایت فقیه، مشروعیت نه تنها از مردم، بلکه از منبع الهی و نصب شرعی از سوی امام معصوم (ع) به فقیه است. این تفاوت مبنای فکری و عملی حاکمیت در جمهوری اسلامی ایران را با دیگر مدل‌های حکومتی متمایز می‌کند و آن را به یک مدل فقهی- الهی مبتنی بر عدالت اسلامی تبدیل می‌کند. همچنین، اصل ۱۱۰ قانون اساسی و اختیارات ولی فقیه در چارچوب اطلاق، به‌گونه‌ای طراحی شده که در عین رعایت موازین شرعی و قانونی، در مواقع ضرورت‌های ملی، امکان پذیرش تغییرات و نوآوری‌های اجرایی را به‌وجود می‌آورد. این تطبیق‌پذیری به جمهوری اسلامی ایران این امکان را می‌دهد که در مواجهه با تحولات داخلی و خارجی، به‌ویژه در عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، به‌طور مؤثر تصمیم‌گیری کند. بنابراین، این اصل نه‌تنها به‌عنوان یک بنیان حقوقی در قانون اساسی، بلکه به‌عنوان یک راهبرد اجرایی در پیشبرد اهداف نظام اسلامی عمل می‌کند. در نهایت، از آنجا که ولایت فقیه در

جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک نظریه حقوقی و فقهی در تعامل با زمان و مکان قرار دارد، این امکان را به ولی فقیه می‌دهد که با توجه به شرایط زمانه و ضرورت‌های اجتماعی، اقداماتی را انجام دهد که با مصالح نظام اسلامی همخوانی داشته باشد. این ویژگی تطبیق‌پذیری و انعطاف‌پذیری، سبب می‌شود که ولایت فقیه همچنان پاسخگوی نیازهای جامعه اسلامی و احکام دین در دنیای معاصر باشد. در مجموع، ترکیب اصل ۱۱۰ قانون اساسی با مفهوم اطلاق در ولایت فقیه نه تنها مبنای مشروعیت و حکمرانی در جمهوری اسلامی ایران را بر پایه اصول الهی و فقهی قرار می‌دهد، بلکه این اصول را به گونه‌ای تطبیق‌پذیر در مقابل نیازهای زمانه و شرایط جدید به کار می‌گیرد. به این ترتیب، جمهوری اسلامی ایران می‌تواند ضمن حفظ اصول مذهبی و دینی، در مواجهه با چالش‌ها و تحولات پیچیده جهانی، جایگاه خود را حفظ کرده و همچنان به عنوان الگویی برای حکمرانی اسلامی و فقهی مطرح باشد.

## منابع

- ۱- خمینی، روح‌الله، ولایت فقیه: نظریه و عمل، ۱۳۵۸
- ۲- خمینی، روح‌الله، صحیفه امام، جلد ۲۰، ۱۳۷۸
- ۳- مطهری، مرتضی، ولایت فقیه، ۱۳۷۸
- ۴- کاتوزیان، ناصر، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، ۱۳۸۰
- ۵- هاشمی، سید محمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران (جلد اول)، ۱۳۸۱
- ۶- قاضی، سید باقر، حقوق اساسی تطبیقی، ۱۳۸۵
- ۷- صادقی مقدم، محمدرضا، حقوق اساسی تطبیقی، ۱۳۸۴
- ۸- طباطبایی مؤتمنی، سید حسن، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۶
- ۹- کدیور، محسن، نظریه‌های دولت در فقه شیعه، ۱۳۷۷
- ۱۰- موسوی بجنوردی، محمد، ولایت فقیه از دیدگاه اسلام، ۱۳۷۸
- ۱۱- مصباح یزدی، محمدتقی، نظریه سیاسی اسلام، ۱۳۸۰
- ۱۲- جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه، ولایت فقه، ۱۳۸۲
- ۱۳- منتظری، حسین علی، ولایت فقیه و حکومت اسلامی، ۱۳۷۹
- ۱۴- بروجردی، محمد، ولایت فقیه و دموکراسی، ۱۳۸۱
- ۱۵- نراقی، احمد، عوائد الایام، ۱۳۷۵
- ۱۶- خمینی، روح‌الله، ولایت فقیه، ۱۳۵۷
- ۱۷- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ۱۴۰۹ ق
- ۱۸- لاک، جان، دو رساله درباره حکومت، ترجمه کاووسی، ۱۳۸۴؛
- ۱۹- روسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی، ۱۳۸۲
- ۲۰- مصباح یزدی، محمدتقی، نظریه سیاسی اسلام، ۱۳۸۰
- ۲۱- ماوردی، علی بن محمد، الاحکام السلطانیه، ۱۴۰۶ ق
- ۲۲- سروش، عبدالکریم، قلمرو دین، ۱۳۷۳
- ۲۳- شبستری، محمد، نقدی بر قرائت رسمی از دین، ۱۳۸۰
- ۲۴- منتظری، حسین علی، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۱۳۷۹
- ۲۵- مصباح یزدی، محمدتقی، آثار ولایت فقیه، ۱۳۸۲
- ۲۶- جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه، ۱۳۸۰
- ۲۷- خرازی، محمد، تأملی در بازنگری قانون اساسی، ۱۳۸۹.

# Legal Examination of the Position of Absolute Guardianship of the Jurist in the Constitutional Structure of the Islamic Republic of Iran

Javad Nouri<sup>1</sup>, Mobina Nazemi<sup>2</sup>

*1.Ph.D. Candidate in Public Law, Islamic Azad University, Qom Branch, Iran*

*2.Bachelor of Law Student, Islamic Azad University, Mashhad Branch, Iran*

---

## Abstract

The Absolute Guardianship of the Jurist (Velayat-e Motlaqeh-ye Faqih) stands as one of the foundational and defining principles in the legal and political system of the Islamic Republic of Iran, playing a central role in its constitutional structure. Rooted in Shiite jurisprudence and the political thought of Imam Khomeini (RA), this theory posits that during the occultation of the infallible Imam (AS), a qualified jurist (Faqih), equipped with jurisprudential knowledge, justice, wisdom, and public support, assumes the responsibility of guiding and governing Islamic society. The term "absolute" in this context refers to the broad scope of the jurist's authority within the framework of Islamic law, public interest, and rational-legal boundaries—not an unrestricted mandate.

The Constitution of the Islamic Republic of Iran explicitly outlines the structure of the Leadership Institution in principles such as Articles 5, 57, 107, 109, and 110, defining its authority, qualifications, and oversight mechanisms. Furthermore, sovereignty in the Islamic Republic is a hybrid of divine and popular governance, meaning the system's legitimacy is derived from divine commandments and Islamic jurisprudence, while its acceptability is based on public will and the vote of the nation. This unique synthesis, framed as "religious democracy," grants the institution of the Guardianship of the Jurist dual legitimacy—anchored in both jurisprudential foundations and constitutional law as well as popular mandate. Using a descriptive-analytical method and drawing on authoritative jurisprudential, legal, and constitutional sources, this article examines the theoretical and historical dimensions of the Absolute Guardianship of the Jurist and its position in the constitutional system of the Islamic Republic of Iran. Key concepts such as sovereignty, guardianship (Velayat), and constitutional law are clarified, and the relationship between the Absolute Guardianship of the Jurist and principles like republicanism, separation of powers, accountability, and oversight is analyzed. The findings of this study demonstrate that the Leadership Institution in the Islamic Republic of Iran, while vested with extensive authority, operates within legal frameworks aimed at preserving national unity, justice, and public welfare. Contrary to some superficial interpretations, its role is not limited to political governance but is a fundamental element in realizing the objectives and principles of the system.

**Keywords:** Sovereignty, Absolute Guardianship of the, Constitution, Islamic Republic of Iran

---